



# HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES  
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI  
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI  
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI

NARRATOR: KARIM SANJABI

DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 17, 1983

PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE No.: 12

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcripts edited and revised by the narrator.

INDEX OF TRANSCRIPT

-----  
-----

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM  
TAPE NO.: 12

(LIFE)-----  
-----

BAKHTIAR, CHAPOUR

COUP D'ETAT OF AUGUST 1953 (25-28TH MORDAD 1332)

HAGHSHENAS, JAHANGIR

HUMAN RIGHTS, COMMITTEE FOR ITS DEFENSE/PROMOTION IN IRAN

MALEKI, KHALIL

MILITARY

MOAZANI, ABDOLLAH

MONTAZ, COL.

NASIRI, GEN. NEMATOLLAH

RIAHI, COL. TAGHI

TUDEH PARTY

ZAHEDI, GEN. FAZLOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF

ZIRAKZADEH, AHMAD

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی

تاریخ مصاحبه : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳

محل مصاحبه : شهرچیکو - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : ضیاله صدقی

نوار شماره : ۱۲

س - صحبت دکتر فاطمی را میفرمودید که گفته بود اگر من بدکردم زن من چه کرده بود .  
ج - بله ، بعد معلوم شد که جهانگیر حق شناس وزیرک زاده را هم دستگیر کرده بودند  
آنها با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در یک منزل بوده اند ولی ریاحی آن شب  
برسرگارش بود . همان شب قرار بود بمنزل ما هم بیایند و همه ی ما را دستگیر  
کنند .

س - این کارها را همان افسران گارد شاهنشاهی میکردند .

ج - بله افسران گارد شاهنشاهی قرار بوده بکنند ولی بعد از آن که سرهنگ نعمت اله  
نعیری را که یک مرد ترسو و بی عرضه و ناقابل بود همان مستحفظین دم در خانه ی مصدق  
میگیرند و خلع سلاح میکنند و سرتیپ ریاحی هم در محل ستادش اقداماتی میکنند آن  
توطئه کودتا خنثی میشود .

بله چند روزی قبل از این واقعه بود که به سبب تشدید درگیریها و اختلافات و به عنوان  
پشتیبانی از مصدق احزاب وابسته به جبهه ملی ، نمیدانم شاید خودتان هم بودید و  
خاطرتان باشد ، تظاهراتی بنفع دکتر مصدق کردیم یعنی حزب ایران بود ، حزب نیروی  
سوم بود ، حزب پان ایرانیست بود و غیره که حاضر نبودیم حزب توده در تظاهرات ما شرکت  
کند . در آن روز جمعیت بالنسبه قابل توجهی برای افتاد و تظاهراتی کرد ولی روز بعد  
هم حزب توده برای افتاد و تظاهرات آن بسیار عظیم تر و چشمگیر تر بود .

س - این برای نهم اسفند نبود ؟

ج - درست روز و مناسبت آن به خاطر من نیست .

س - آن تظاهری که شما میفرمائید برای روز سالگرد ۳۰ تیر بود که حزب توده تظاهرات عظیمی کرد . برای روز ۹ اسفند نکرد روز ۹ اسفند حزب توده هیچ نوع تظاهری نکرده بود .

ج - نخیر بعد از آن قضا یا بود .

س - بعد از آن قضا یا هم حزب توده تظاهراتی نکرد .

ج - بهر حال در یکی از این تظاهرات عظیمی که آنها کردند بنظر من در همان ایام بود .

س - این سالگرد ۳۰ تیر بود . ۳۰ تیر ۱۳۳۲

ج - بله روز سالگرد ۳۰ تیر بود که آن تظاهرات صورت گرفت و مرحوم خلیل ملکی آمد و نگرانی خودش را بمن اظهار کرد . گفت ، " آقا دیگر چه برای ما باقی مانده . توده ایها امروز آبروی ما را بردند ، این آقای دکتر معدق میخواهد با ما چکار کند . " من رفتم با آقای دکتر معدق صحبت کردم . گفتم آقا رفقای جبهه ملی و جمعی از دوستان بازاری ما خیلی از جهت توده ای ها و کارشکنی آنها ناراحت هستند اگر اجازه بفرمائید عسدهای از آنها خدمت شما بیایند و مطالبشان را بگویند . گفت ، " بیایند " . بنده هم آمدم خلیل ملکی و داریوش فروهر و مرحوم شمشیری و یکنفر از حزب ایران و یکی دو نفر از بزازها جمعا " هفت هشت نفر را با خودم نزد دکتر معدق بردم . خلیل ملکی آنجا تنگ صحبت کرد . گفت ، " آقا مردمی که از شما دفاع میکنند همین جا هستند . کم هستند یا زیاد هستند همین ها هستند . چه دلیلی دارد که شما قدرت توده را اینهمه به رخ ملت میکشید و این مردم را متوحش میکنید . " حرف او خیلی رک و تند بود . معدق گفت ، " چکارشان بکنم ؟ خوب آنها هم تظاهرمیکنند . " ملکی گفت ، " جای آنها تظاهراتی خوب با آنها نیست . جای آنها باید در زندان باشد . " معدق گفت ، " میفرمائید آنها را زندانی بکنند کی باید بکند ، باید قانون و دادگستری بکند . " بعد گفت ، " من به این آقای دکتر سنجایی چندین بار راست گفتم که میگویم آقا بیا وزیر دادگستری بشو ایشان قبول نمیکند . شما به ایشان بگوئید بیا شد وزیر دادگستری بشوید و همین مبارزه را با آنها بکنند . " بنده خطاب به ایشان عرض کردم جناب دکتر به قول معروف ماهی را که

نمیخواهند بگیرند از دمش بگیرند. مبارزه با توده بوسیله دادگستری صورت نمیگیرد و بنده هم حاضر برای وزارت نیستم. آقایان که صحبتهایشان را کردند و رفتند. بنده خواستم بروم معدق گفت، " نروید، بمانید." من نشستم و اواز در دل جوئی برآمده و گفتم، " ناراحت شدید که من این حرف را زدم. من نخواستم شما را ناراحت بکنم." گفتم نه آقایان دوستان من، رفقای من ناراحتی هائی برای خاطر شما دارند و شما کارا کوچک میکنید با اینکه وزیر دادگستری اینکار را بکند. مبارزه با حزب توده کار وزیر دادگستری نیست. به هر حال تعبیه کردند و ما از خدمت ایشان مرخص شدیم. بلکه این قضیه جریان ۳۰ تیر بود.

س- سالگرد ۳۰ تیر بود.

ج- جریان سالگرد ۳۰ تیر بود که در آنجا حزب توده قدرت با اصطلاح تشکیلاتی خود را بر ما، برخ معدق و بهر مردم تهران کشید و وحشت سیاستهای خارجی را هم بوجود آورد. آنها شی که کارگردانان حزب توده بودند این صف آرائی وسیع را برایش ترتیب دادند. یعنی همانهایی که علیه معدق بودند این صف توده را بزرگ کردند و جمعیتها را به آن فرستادند.

س- یک مسئله ای است که من میخواهم از شما سؤال بکنم و ببینم که آیا شما را جمع به این موضوع اطلاع دارید یا نه؟ آن موقع دکتر شاپور بختیار معاون وزیر کار بود، معاون آقای دکتر عالمی، و قبل از این جریان میتینگ عظیم حزب توده برای سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۲ انجام شد یک اعتماب کارگران کوره پزخانه بود و خلیل ملکی و نما بندگان نیروی سوم، نما بنده کارگران نیروی سوم که در کوره پزخانه بودند نزد آقای دکتر بختیار میروند و از آقای دکتر بختیار میخواهند آن امتیازاتی را که میخواهد به کارگران بدهد از طریق نما بندگان نیروی سوم بدهد که آنها بتوانند این نیرو را جلب بکنند به طرفداری از دکتر معدق. ایشان منکر این قضیه میشوند که امتیازاتی داده خواهد شد. بعد این امتیازات را بوسیله نما بندگان توده ای که پیش آقای دکتر بختیار میروند میدهد که از طریق آنها به کارگران کوره پزخانه داده

میشود و نتیجه این میشود که در روز دهنونستراسپون سی تیر ۱۳۳۲ گروه عظیمی از کارگران کوره پزخانه‌ها به دفاع از حزب توده در صف حزب توده شرکت میکنند و به این علت بود که صف حزب توده آنروز آنقدر عظیم بود. من میخواستم بدانم شما راجع به این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - بنده از این موضوع متأسفانه اطلاع نداشتم، شما این اطلاع را بمن دادید از دکتر بختیار هر چه بگوئید برمیآید.

بهر حال بر ما مسلم بود که عناصر و عواملی خارج از امکانات خود حزب توده کمک به این تشکیلات کرد و کارگردانان آنها برادران لنینگونی بودند که آنها هم موضع مخصوصی داشتند.

س - گذشته از آن اجازه میتینگ به طرفداران دکتر معدق در صبح داده شد که میدانید صبح ۳۰ تیر در آن آفتاب سوزان تهران واقعا "خیلی سخت بود مردم را نگاه داشتن، اما اجازه بعد از ظهر به حزب توده داده شد و این خیلی به صف آراشی ها کمک کرد.

ج - بله. سر همین موضوع هم بود که مرحوم خلیل ملکی آن روز پیش معدق اعتراض کرد و ایشان هم آن جوابها را دادند. چند روز بعد از آن قضیه جریان کودتای نافرجام نمیری پیش آمد و روز بعد از آن که شاه به بغداد گریخته بود آن میتینگ و تظاهرات در میدان بهارستان صورت گرفت و مرحوم دکتر فاطمی که از همه ضربه خورده تر و ناراحت تر بود آن سخنرانی شدید را علیه دربار و شخص شاه کرد.

س - این حقیقت دارد که به خانم دکتر فاطمی تجاوز شده بود؟

ج - باور نمیکنم.

س - ولی آنها را کتک زده بودند. شنیدم با آنها بد رفتاری کردند.

ج - بله، به آنها بد رفتاری و بی احترامی زیاد کرده بودند. بهر حال دکتر فاطمی را آنروز من خیلی عمبانی و ناراحت دیدم خدمت دکتر معدق هم بنده روز بعد از میتینگ گفتم این حرفهایی که آقای دکتر فاطمی زده اگر یکی از نمایندگان مجلس میزد بهتر بود. ایشان وزیر خارجه دولت هستند و حرفی که ایشان میگویند مثل حرف دولت است و صلاح نبود که و این

حرفها را بزند. گفت، "آقا آن درد دل شغمی و خصوصی خودش بود. دکتر شایگان هم حرفهای زدند که ..."

س- متاع تهران به بغداد در رفت .

ج - بله ؟

س- این حرف دکتر صدیقی بود یا دکتر شایگان ؟

ج - نخیر، دکتر شایگان بود. از بنده هم خواستند که سخنرانی یعنی سخنرانی آخر بکنم ولی سخنرانیها بقدری طولانی شده و مردم خسته بودند که سخنرانی دیگری جا بزنم دیدم ولی برای دوسه روز بعد بر حسب پیشنهاد تیمسار ریاحی به آقای دکتر مصدق قرار بود که بنده در دانشکده افسری صبح اول وقت برای افسران سخنرانی بکنم. در آن روز صبح زود سرتیپ ریاحی به من تلفن و خواهر کرد که من یک ربع ساعت قبل از وقت سخنرانی که برای ساعت نه مقرر شده بود در دانشکده حاضر بشوم زیرا افسران سروقت میآیند و این همان روز کودتا بود. بنده هم از منزل به دانشکده افسری رفتم. وقتی وارد شدم دیدم گروه گروه افسران با کاسیون و با اتوبوسهای ارتشی وارد دانشکده افسری میشوند ولی برخلاف معمول که در روزهای اجتماعات هر جا ما وارد اجتماع مردم میشدیم از ما با هلهله و شادی پذیرائی میکردند افسران هیچگونه تظاهری نکردند.

س- این ۲۶ مرداد بود که شما به دانشکده افسری رفتید که سخنرانی کنید آقای دکتر یا

بیست و هشت مرداد ؟

ج - صبح ۲۸ مرداد .

س- صبح ۲۸ مرداد ؟

ج - صبح ۲۸ مرداد صبح روز کودتا بنده رفتم آنجا که سخنرانی کنم و دیدم افسرها گروه گروه میآیند و جمع کثیری جمع شده اند و از همین جا پیدا بود که تنها عده معدود و معینی از آنها در کودتا دخالت داشته اند و سازمانهای دیگر ارتش به خدمات عادی خود مشغول بوده اند. در آن صبح قریب یک دو هزار افسر به دانشکده آمده بودند. وقتی جلوی عمارت اصلی دانشکده افسری رسیدم دیدم امرای ارتش هم صف بسته اند. آنها نسبت به بنده احترامی

بجا آوردند و با آنها دست دادیم تقریباً " یک ربع ساعت هنوز به وقت مانده بود. افسران پشت سرهم میآمدند و بطرف سالن میرفتند. در این بین که ما منتظر گذشتن وقت و با امراء مشغول صحبت بودیم دیدم که از دم در یک افسری که لباس شخصی تنش بود با تاخست و شتاب میآید. آمد و سرش را دم گوش من گذاشت و گفت، " تیمسار ریحایی تلفن کرد و خواهش کرد که شما امروز فعلاً سخنرانی نکنید. " گفتم چه شده است؟ گفت، " شهر به هم خورده است. " بنده هم با امراء ارتش خدا حافظی کردم. همان افسر به من گفت، " از در بزرگ اصلی ملاح نیست بروید و مرا از در کناری به خیابان برد. اتوموبیل من جای دیگری متوقف شده بود. گفتم، " اتوموبیل را باید پیدا کنم. " آنجا دیدم اتوموبیل کلانتری آن ناحیه که آقای اردلان رئیس آن کلانتری بود آنجا ایستاده است. وقتی مرا دید گفت، " شما اینجا چکار میکنید؟ " گفتم منتظر ماشینم هستم. گفت، " اجازه بفرمائید من شما را ببرم و بعد ما شینتان را میآوریم. " گفتم چه خبر است؟ گفت، " شهر به هم خورده است. " بنده همراه او با ماشین او مستقیماً " بمنزل معدق رفتم و بعد ما شین مرا هم از پشت سر همانجا آوردند. وقتی به منزل معدق رسیدم گفتند از منزل به شما تلفن کردند. تلفن منزل را گرفتم خانم من گفت، " خبر داده اند که الان عده ای با چوب و چماق بسمت منزل ما میآیند که اینجا را بکوبند و غارت بکنند. من به ریحایی تلفن کردم و پرسیدم وضع چطور است؟ گفت، " چندان خوب نیست. " از این حرف خیلی ناراحت شدم. گفتم منزل ما چنین تلفن کردند. گفت، " الان یک افسر و چند نفر سر بازانجا میفرستم. " بعد رفقای دیگر هم بتدریج به منزل معدق آمدند: دو تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر بنده آنجا بودم که تیراندازی ها شروع شد. آن روز من مهمانهای از ایل جوانرود و از ایل سنجایی در منزل داشتم. آنها به منزل من آمده بودند، تلفن کردم که به آقایان ناهار بدهید و عذرخواهی بکنید چون من نمیتوانم بیایم ضمناً " دستور دادم که آنها به منزل دیگری در پشت دانشگاه که آدرس دادم بروند که من آنها را ببینم. ساعت یک و نیم بعد از ظهر بود که از منزل دکتر معدق بیرون آمدم و به آن منزل رفتم. در آنجا بود که صدای توپ و مسلسل را شنیدم. بعد به راه دیوگوش دادیم دیدیم که قضا با لاک گرفته و تیمسار زاهدی از مخفیگاه خود بیرون آمده و او را با هلهله و شادی میبرند. ساعت شش بعد از ظهر بود که



دیگر در آن منزل هم ننماندم و دوره مخفی شدنم از همان روز شروع شد که هیجده ماه تمام طول کشید.

س- شما در روز بیست و هشتم مرداد دیگر با دکتر معدق ملاقاتی نکردید؟

ج- تا ساعت یک ونیم بعد از ظهر بنده با ایشان بودم.

س- در آن ملاقات چه گذشت آقای دکتر سنجایی؟ چه صحبتها شد؟

ج- با ایشان بودیم. از جمله روز پیش من نزد ایشان بودم و ایشان دستوری به من دادند که بروید و با احزاب صحبت بکنید و مجسمه ها را پاشین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم. به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که آمد. به حزب مردم ایران و پان ایرانیستها و بعضی از بازاربها تلفن کردم که آنها هم آمدند و وعده ای را برای اجرای آن امر فرستادیم. س- اولین مجسمه ای را که پاشین آوردند در میدان بهارستان بود.

ج- بله ما یک عده ای را فرستادیم. ولی باید انما فبدهم که خلیل ملکی گفت، " این کار درستی نیست." خود من هم شب به معدق گفتم که این کار درستی نبود. من آنجا خدمت معدق بودم که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن یک بلندگو بود شنیدم سرتیپ رباحی است که صحبت میکند. رباحی به او گفت، " اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر بکنیم." میدانید دفتری پسر عموی معدق بود. معدق گفت، " چکار کرده است؟" گفت، " در ایسن کار آلوده است."

س- توی کدام کار؟

ج- توی همان عمل کودتا و توطئه ها. معدق گفت، " بگیرید."

س- ایشان رئیس گارد گمرک بود آن موقع و هنوز رئیس شهربانی نشده بود.

ج- نخیر نشده بود. فردا صبح که من نزد معدق رفتم توی پله ها به همین تیمسار دفتری برخوردیم. دیدم گریه میکند. گفتم چرا گریه میکنی؟ گفت، " من جگرم میسوزد. عموی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا میخواهند مرا دستگیر بکنند."

من رفتم به معدق گفتم که تیمسار دفتری در راهرو ایستاده و گریه میکند. گفت، " بگو بیاید تو".

س- این روز ۲۷ مرداد بود؟

ج - بنظرم ۲۷ مرداد بود. گفت، " بگو بیاید تو ". با او وارد اتاق شدیم مصدق بلافاصله  
 به او گفت، " چه خبر است عموجان ؟ برو شهربانی را تحویل بگیر. " به ریاحی هم تلفن کرد  
 و گفت، " آقای ریاحی شهربانی تحویل سرتیپ دفتری است. " وقتی دفتری میخواست  
 بیرون برود من همراه او رفتم. گفتم میدانید دیروز حکم دستگیری شما را دادند،  
 امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را به دست شما سپرده است. شما اگر ششرف  
 دارید باید از او محافظت کنید. گفت، " انشاء الله کوتاه نمیکنم. " یک افسر سروان  
 شهربانی که رئیس کلانتری با زار و جوان بسیار خوبی بود، به منزل مصدق آمده و گزارش  
 جریانات با زار را به من داده بود. من او را آنجا نگه داشتم همینکه با سرتیپ دفتری  
 پائین آمدیم او را صدا کردم. گفتم تیمسار از وجود این شخص و امثال او استفاده کنید.  
 نمیدانستم که با این معرفی باعث بیچارگی آن جوان شده ام چون بعداً " او را گرفتند  
 و زندانی کردند و سالها در زندان نگاهداشتند.

س - شما آن روز ۲۸ مرداد که با دکتر مصدق ملاقات کردید چه نظری و چه برنامهای داشت ؟

ج - آنروز سرهنگی که رئیس گارد محافظ مصدق بود.

س - سرهنگ ممتاز.

ج - بله سرهنگ ممتاز آمد و گزارش داد که مهاجمین حمله آوردند و من آنها را به مسلسل  
 بستم و عقب راندم. مصدق هم از او تجلیل کرد. ما هم دورا و بودیم و حقیقتاً " نمی -  
 دانستیم چکار باید کنیم.

س - این در حدود یک و دو بعد از ظهر بود.

ج - شاید ساعت یک و دو بعد از ظهر بود. رفقا هم ناها را در طبقه پائین برایشان چسبده  
 بودند، آنها در آنجا ماندند یعنی دکتر شایگان، مهندس زیرک زاده و حسینی و نریمان  
 و غیره همه آنجا ماندند از وزیرای مصدق هم جمعی بودند ولی بنده بسمت آن منزلی که با  
 آن رؤسای جوانرود و سنجایی قرار گذاشته بودم رفتم موقعی هم که از خیابان کاخ روبه  
 دانشگاه میرفتم در یکی از چهار راهها با گروهی از نظامیان مواجه شدیم ولی راننده  
 توانست از آن گروه بگذرد و ما به سرعت از منطقه خیابانهای پرجنگال گذشتیم و قبل از

ساعت دو بعد از ظهر به محل موعود رسیدیم. در حدود ساعت سه بود که را دیو بدست مها جمین افتاد و بیروزی کودتا ونخت وزیر زاهدی را اعلام کرد.

س- از روز ۲۵ مرداد کودتائی که نعمت الله نصیری را فرستاده بودند و کارگردان نش بود و ناموفق شد طرفداران دکتر مصدق مرتباً "تظاهرات در خیابانها میکردند و هما نظوریکه فرمودید دکتر مصدق هم دستور داده بود که مجسمه ها را با شین بنیا ورنند این روز ۲۶ مرداد بود. ۲۷ مرداد هم این جریانات ادامه داشت. شب ۲۷ مرداد از طرف دولت بـــــــ طرفداران دکتر مصدق اطلاع داده شد که روز بعدش یعنی روز ۲۸ مرداد در خیابانها بنیا بند و تظاهرات نکنند برای اینکه دولت قصد دارد که جلوی توده های ها را بگیرد. شما از این موضوع چه اطلاعی دارید؟ و چرا چنین دستوری داده شد؟

ج- من اطلاعی که دارم یکی این بود که شخصی خیلی آگاه و واردی بمن تلفن کرد و گفت، "به توده های ها دستور داده شده است که به خیابانها و به طرفداری مصدق نیایند." س- به همه دستور داده شده بود.

ج- به توده های ها دستور از طرف مقامات خودشان داده شده بود که در تظاهرات بنفع مصدق شرکت نکنند و در خانه ها بمانند. من با مصدق در این باره صحبت کردم. یک نفر از خود عوامل کودتا که نمیدانم چه شخصی بود با مصدق ارتباط محرمانه داشت و جریانها را مرتباً "بوسیله تلفن به او خبر میداد ولی متأسفانه مصدق اقدام و تجهیزاتی که برای جلوگیری از کودتا لازم بودند نتوانست بعمل بنیا و ردوبال متأسفانه در چند روز پیش از کودتا به زاهدی اجازه داد که از تحمن مجلس سالما "بیرون برود.

س- دکتر عبدالله معظمی رفت و شنیدم که بدون اجازه مصدق اینکار را کرد.

ج- نخیر بدون اجازه مصدق نبود من در منزل آقای دکتر مصدق بودم که معظمی رئیس مجلس آمد و به او گفت، "اجازه بدهید و را از مجلس خارج بکنیم. بعد هم که از مجلس بیرون آمد شما هر کارش میخواهید بکنید." مصدق هم اجازه داد.

س- پس با اجازه مصدق بود.

ج- بله.

س- آقای نعت اللہ امینی گفتند، " عبدالہ معظمی بدون اجازہ مصدق آن کارا کردو مصدق ہمیشہ ازین موضوع ابرازنا رضایتی میکرد .

ج- ممکن است مصدق بعد از اینکه معظمی رفت و از او این اجازہ را گرفت ناراحت شدہ باشد ولی من خودم آنجا بودم کہ معظمی پیش او رفت و آمد بمن گفت، " من با مصدق صحبت کردم و از ایشان اجازہ گرفتم کہ زاہدی را از آنجا ببیند ازیم بیرون . وقتی زاہدی از آنجا بیرون آمد مصدق میتواند او را بہ ہر کیفی کہ میخواہد دستگیر کند .

س- زاہدی از آن ببعدمخفی شد . و برای گرفتن او ہم مثل اینکہ یک جایزہ ای تعیین کردند .

ج- برای گرفتنش جایزہ ای معین شدو ہمہ جا ہم دنبال او میگشتند ولی آنطوری کہ با بد دنبالش باشند نبودند .

س- فقط این برای من عجیب است کہ چطور شدہ بود کہ از طرف دولت دکترا مصدق دستور بے طرفداران دکترا مصدق دادہ شدہ بود کہ روز ۲۸ مرداد بہ خیابان نیا بند و تظاہرات نکنند نتیجہ این شد کہ روز ۲۸ مرداد ہیچیک از طرفداران دکترا مصدق توی خیابان نبودند . برای اینکہ بہ ہمہ دستور دادہ بودند کہ در خانہ ہایتان بمانند .

ج- ہیچکس نبود و ہمہ تمور میکردند کہ محیط آرام و امنی است و کودتا خاتمہ پیدا کزدہ است و با بدبہانہی آشوب و بلوا و ترس و وحشت بہ مردم ندهند .

س- خیلی متشکرم، من امروز صاحبہ را اینجا تمام میکنم .